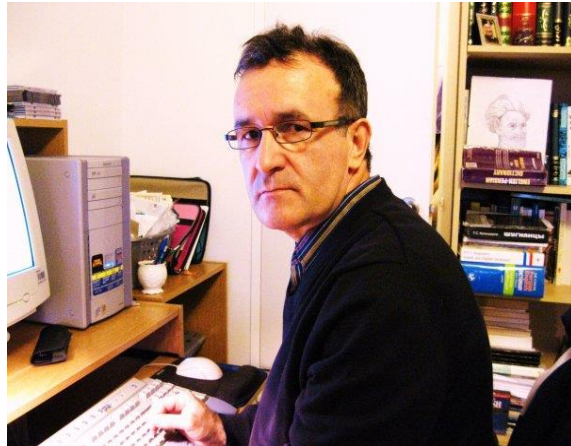


دموکراسی چیست؟

(قسم سوم)

نویسنده: حسینی حسینیار شغنائی

۱۳ جولای ۲۰۱۴



در دو میحث قبلی در باره دموکراسی، مفهوم دموکراسی و دولت مدرن و مسئولیت پذیری سخن رانیدیم، حالا درین بحث میخواهیم درباره میکانیسم های محدودکردن قدرت صحبت کنیم. در دولت مدرن برای مهار کردن قدرت مطلقه میکانیسمهای وجود دارند که عبارت اند از :

- رفع تبعیض
- تامین عدالت و حق
- پاسخگویی، مسئولیت و شفافیت
- آزادی

در دولت مدرن آزادی مقوله اصلی سیاست است. و عنصر اصلی عصر جدید در حکومت مدرن تدبیر است. در عصرکهن عنصری بنام آزادی وجود ندارد هرچه که است، عبودیت (بندگی) است. در اسلام مقوله وجود دارد بنام "حریت"، که معنای تحت اللفظی آن میشود آزادی، ولی این مفهوم آزادی با آزادی در عصرمدرن متفاوت است. جای پای این واژه یا شبیه آن در یونان باستان نیز در بین گروه از فلاسفه که بنام کلیون Cynicism یاد میشوند دیده میشود. مکتب فلسفی کلیبی فرقه ای از فلاسفه یونان بود که توسط "آنتیستینس" یکی از شاگردان سقراط پایهگذاری و سپس بوسیله دیورژن (دیوجانس) مشهور گردید. کلیون معتقد به الزام وجود تقوا و فضیلت برای رسیدن به خوشبختی بودند. آنها این فضیلت را دور از مواردی مانند قدرت سیاسی، ثروت، موقعیت اجتماعی و یا رعایت قراردادهای اجتماعی میپنداشتند. به عقیده اینان زندگی خوب و درست، زندگی مبتنی بر روال طبیعت و بی نیازی است. درین مدرسه آزادی به معنای بی نیازی بود. عرفای مسلمان نیز متأثر ازین طرز تفکر حریت را با آزادی نیازی و بریدن از تعلقات یکی می شمارند. آزادی، به معنای رهایی تن از اسارت و نیز خلاصی از تنگناهای زندگی است. به تعبیری دیگر، رهایی مرغ جان از قفس جبر و سپس پر گشودن در آسمان اختیار و در نتیجه انتخاب آگاهانه مسیر حق و یا ضلالت خویش است. دوری از تعلقات مادی، دل کندگی از دنیا و وارستگی را در فرهنگ اسلامی آزادی میدانند.

آیزایا برلین Isayah Berlin (1909 – 1997 م) ادعای 200 نوع تعریف برای آزادی دارد. ازین رو خیلی مشکل است تا آزادی را در یک چهارچوب مشخص تعریف نمود که برای همگان قابل پذیرش باشد. فقط یک تعریف از آزادی را که به هیگل (1770 – 1831 م) فیلسوف شهیر آلمانی متعلق است می آوریم. " آزادی جوهر حیات است همچنانکه کشش جوهر آب است." آزادی امکان عملی کردن تصمیمهایی است که فرد یا جامعه به میل یا اراده خود میگیرد. آزادی برای مدت نه چندان دراز در یونان قدیم ورد زبان همگان شده بود. دیری نپایید که اسکندر مقدونی (323- 356 پیش از میلاد) وارد یونان شد، و با برهم زدن دموکراسی یونانی بر مخروبه آن امپراتوری خودکامه را بنا نهاد. درین زمان است که استبداد جای آزادی را میگیرد. حق تعین سرنوشت جای خود را تعین کردن سرنوشت توسط دیگری میدهد. شهروند حق تعین سرنوشت خود را از دست میدهد، امپراتور سرنوشت شهروندان را در دست میگیرد و خود را مالک سرنوشت ملت و مردم میخواند. آزادی در زیر بوته ی فراموشی به خواب طولانی میرود، تا اینکه در قرن سیزده میلادی اشراف انگلیس در مقابل شاه برای وضع مالیات ایستادگی میکنند، و حس آزادیخواهی شهروندان دوباره بیدار میشود. اشراف در برابر شاه مقاومت میکنند، و از شاه درخواست میکنند که

موضوع مالیات را با آنها در میان بگذارد. بعد از کشمکشهای طولانی شاه ناگزیر به تمکین میشود و طرحی را بنام Magna Carta Libretto یا منشور کبیر آزادی را امضا میکند، که در بحثهای دیگر در باره آن سخن خواهد رفت. منشور کبیر آزادی نخستین گامی بود برای بدست آوردن آزادی در اروپا که در انگلیس برداشته شد. اهالی بوستون ایالات متحده آمریکا که یکی از مستعمرات 13 گانه انگلیس بود در سال 1773 میلادی دست به اعتراضات گسترده علیه تصمیم جورج سوم پادشاه انگلیس زدند. شاه بر تمام اجناس بخصوص چای مالیات سنگین وضع کرد که برای تجار پرداخت آن دشوار بود. بازرگانان که نمی‌توانستند خود را قانع کنند که این مالیات را بپردازند، به علامت اعتراض چای‌ها را به آب ریختند. استدلال آنها این بود که وقتی ما نماینده در دولت محلی نداریم مالیات هم نمی‌پردازیم. شعار آنها این بود: No Taxation Without Presentation یعنی تا نماینده نداشته باشیم مالیات نمیدهیم.

همچنین گروهی از افراد به نام پسران آزادی به شکل و شمایل سرخ‌پوستان درآمده و شبانه وارد کشتی‌های حامل چای انگلستان شدند و تمامی محموله آن را به دریا ریختند که این مسئله رسوایی بزرگی برای دولت انگلستان به شمار می‌رفت. اینها همه عواملی بودند که سبب شدند تا مفکوره روشنگری در اروپا تولد گردد. درینجا که سخن از روشنگری به میان آمد ناگزیر از کانت فیلسوف و نظریه پرداز آلمانی مدد خواهیم تا آن را تعریف کند. کانت می‌گوید "روشنگری خروج انسان از صغارتی(حقارت و کوچکی) است که خود بر خویش تحمیل کرده است." صغارت ناتوانی در بکار بردن فهم خود بدون رهنمایی دیگری است. شعار روشنگری: در بکار گیری فهم خودشهامت داشته باش. آدم باید خود اندیشه کند، استقلال فکری خود را حفظ کند، منتظر دیگران نباشد که برایش تصمیم بگیرند، بجایش نیک را از بد تشخیص بدهند و بعد خوب را برایش توصیه و تجویز نمایند. اگر انسان در زندگی متکی بخود نباشد، حقیر است و نیاز آزادی و مفهوم آن را نیز از دست میدهد. درین صورت به نظر میرسد که انسان از آزادی فراری است و از آن می‌گریزد. آزادی را یک مقوله زاید در زندگی میدانند. دینخویی انسان را آزادی گریز پرورش میدهد. زمانی که انسان گوشه گیر و دوری از جامعه را در خود پرورش دهد، آزادی برایش مفهوم ندارد. آزادی در اجتماع مفهوم دارد. در جوامع قبیله‌ای نیز آزادی معنای آن چنانی ندارد، چون همه چیز در قبیله از قبل تعیین شده است، که آن را فرهنگ قبیله می‌گویند. روشنگری بر محور آزادی، عدالت و مساوات می‌چرخد. خود عدالت عبارت از حقوق برابر است.

در جوامع مدرن هیچ چیز مقدم بر حق نیست. حق را قانون تعیین و تبیین میکند. در جامعه ایکه بر اساس دموکراسی بنا یافته باشد، خودکامگی جای ندارد، و هیچ کس فراتر از قانون بوده نمیتواند. در حکومت حق شهروندان دارای حقوق مساوی اند، نظام بر نظم همگانی استوار است. دین از دولت جدا است. دین فقط در چهارچوب خودش فعالیت میکند. در جامعه مدرن دین یک عقیده فلسفی است و پذیرش آن برای شهروندان اجباری نیست. دولتی را در نظر بگیریم که در آن قانون باشد ولی مجری قانون نباشد، قدرتی نباشد که بر اجرای آن نظارت کند، جامعه بسوی انارشسیسم سوق میشود و در فرجام دکتاتوری زاده میشود. قانون باید بر همگان یکسان تطبیق شود. دولت باید مطابق به قانون از تمام شهروندان در تمام سطوح دفاع نماید.

در عصر کهن که بیشترین کشورهای دینخوی هنوز در آن یا بصورت مستقیم و یا از نظر فکری بسر می‌برند همه چیز برعکس است. یکی حق دارد و دیگری ندارد. یکی کمتر حق دارد و دیگری بیشتر، یا یکی زیاده‌ترین حق را از آن خود میکند و یکی برده و غلام است. درین جوامع همه چیز را مقدر شده میدانند و پای خدا را در قضیه دخیل میدانند، برای توجیه آن می‌گویند که " کار خداست!!!" عوام برای تغییر آن منتظر کسی اند که از غیب بیاید و این را عوض کند. این خواست خداست که یکی توانا و دیگری غلام و برده است. به تصور آلمان دینخوی کسی نمیتواند این را عوض کند. انگار چیزی باشد که از روز ازل بر انسان مقدر شده است. بشر از دیر زمان و شاید از همان روز اول پیدایش خود با پدیده ی بنام قانون و بی قانونی، داشتن حق و محرومیت دست به گریبان بوده باشد. زمانی که قبیله بوجود آمد و سران قبیله همه چیز را در دست گرفتند، برای توجیه اعمال خود پای خدا را به میان کشیدند، و بی عدالتی را به خدا و عناصر فرازمینی حواله نمودند.

از قدیمیترین قانون نامه کتبی که تا امروز رسیده است میتوان قانون یا فرمان حمورابی (1750 – 1810 پیش از میلاد) پادشاه بابل نام برد. قانون حمورابی شامل 282 ماده در باب حقوق جزا و حقوق مدنی و حقوق تجارت است. برخی از مواد قانون حمورابی در مورد دزدی:

- اگر کسی شخصی را متهم کند و متهم شده به رودخانه برود و در آب غرق شود، اتهام درست بوده و اتهام زننده خانه متهم را صاحب می‌شود. اگر رودخانه بی گناهی متهم را ثابت کند و او بدون آسیب بیرون بیاید، اتهام زننده به مرگ محکوم است و متهم خانه اتهام زننده را صاحب می‌شود. اگر شخصی اتهام جرمی را نزد بزرگان (پیران) بیاورد و نتواند اثبات کند، اگر اتهام جرم بزرگ باشد مجازات او مرگ است.
- اگر شخصی چیزی را از معبد یا دربار بدزدد هم دزد و هم دریافت کننده جنس محکوم به مرگ هستند.
- اگر کسی از پسر یا برده مرد دیگری بدون شاهد یا قرار داد چیزی بخرد، طلا یا نقره، برده مرد یا زن، گوسفند یا گاو، خر ... فرد خریدار در حکم دزد است و به مرگ محکوم است.
- اگر کسی گله یا گوسفند یا خوک یا بزی بدزدد و آن متعلق به خدا یا دربار باشد باید 30 برابر بپردازد. و اگر متعلق به مرد آزاد دیگری باشد باید 10 برابر بپردازد و اگر چیزی برای پرداخت ندارد به مرگ محکوم است.
- اگر کسی جنسی را از دست بدهد و آنرا در مالکیت دیگری بیاید و این شخص ادعا مند که آنرا از بازرگانی و در برابر شاهدانی خریده، و صاحب مال نیز ادعا کند که شاهدانی دارد که شهادت دهند این جنس از آن اوست، نگاه باید خریدار تاجر و شاهدان خود و مالک نیز شاهدان خود را بیاورد و قاضی شهادت آنها را بیازماید. در اینصورت تاجر دزد به حساب می‌آید و به مرگ محکوم است. اگر خریدار تاجر و شاهدان را نیاورد و مالک شاهد بیاورد، خریدار دزد است و به مرگ محکوم. اگر مالک شاهدی نیاورد در آنصورت او بدکار است و به مرگ محکوم. اگر شاهدان در دسترس نباشند، قاضی فرجه شش ماهه ای می‌دهد و اگر در آن 6 ماه نیز شاهدان نیابند، فرد بدکار است و باید جریمه بپردازد.
- اگر کسی برده مرد یا زنی از دربار یا از مرد آزاد دیگری را در خارج از دروازه شهر بگیرد، او به مرگ محکوم است.
- اگر برده مرد یا زن فراری از دربار یا متعلق به مرد آزاد دیگری به خانه کسی برود و او آنرا به محل اعلان عمومی نیاورد رییس خانه به مرگ محکوم است.
- اگر کسی برده مرد یا زنی را در منطقه بیاید و آنرا به صاحبش برگرداند صاحب برده باید دو شکل نقره به فرد یابنده بپردازد. اگر برده از گفتن نام صاحب خود خودداری کند باید آنرا به قصر آورند و جستجوی بیشتری شود تا او را به صاحبش باز گردانند.
- اگر کسی سوراخی در خانه‌ای حفر کند (برای دزدی) شخص در برابر همان سوراخ باید کشته و دفن شود.
- اگر از کسی دزدی شد و دزد گرفته نشد او باید با سوگند آنچه از او دزدیده شده را بیان کند و جامعه یا آنکه در محدوده قدرت او این دزدی رخ داده باید دزدی را جبران کند.
- اگر شخصی دزدیده شد، جامعه باید یک مینا نقره به بازماندگان شخص بپردازد.
- اگر آتش خانه‌ای را ویران می‌ساخت و کسی که آمده بود آتش را خاموش کند چشم به مال صاحبخانه داشت و آن مال را تصرف کرد باید خود در آتش افکنده شود.

برخی قوانین مربوط به روابط خانوادگی:

- اگر کسی به دلیل قرض که پرداخت نکرده خود، همسر، پسر یا دخترش را بفروشد یا به کار اجباری بفرستد آنها تا سه سال باید برای کسی که آنها را خریده کار کنند و در سال چهارم آزاد می‌شوند.
- اگر مردی همسری بگیرد ولی با هم آمیزشی نداشته باشند آن زن همسر او نیست.
- اگر زنی با مرد دیگری رابطه داشته باشد، باید هر دو با طناب بسته شوند و به آب انداخته شوند. ولی شوهر می‌تواند زن خود را ببخشد و شاه بردگان خود را.
- اگر مردی به همسر باکره کسی را که هنوز در خانه پدرش زندگی می‌کند دست درازی کند، مرد به مجازات مرگ می‌رسد.
- اگر زنی متهم به رابطه نامشروع شود ولی در حال همخوابگی دستگیر نشده باشد، آن زن باید برای شوهرش در آب رودخانه بپرد.
- اگر مردی در جنگ اسیر شود و در خانه او وسیله معاش هست ولی زن او خانه را ترک کند و به خانه دیگری برود، آن زن باید به آب انداخته شود. ولی اگر در خانه معاش نیست و زن به خانه دیگری برود، بر زن گناهی نیست.
- اگر مردی بخواهد از زنی که برای او فرزند آورده است جدا شود باید علاوه بر جهیزیه او بهره مالی مزرعه، باغ و منقولات را به او بپردازد. زمانی که او بچه‌هایش را بزرگ کرد، بخشی از آن به فرزندان تعلق می‌گیرد، معادل آنچه به یک پسر تعلق می‌گیرد، با او می‌رسد. و او می‌تواند با مرد مورد علاقه اش ازدواج کند.
- اگر مردی بخواهد از زنی که از او دارای فرزندی نشده جدا شود باید معادل پول خرید او و همچنین جهیزیه‌ای که از خانه پدرش به همراه آورده را به زن بپردازد و از او جدا شود. اگر برای خرید او قیمتی نپرداخته باید معادل یک مینا طلا به عنوان هدیه بپردازد.
- اگر زن مردی که در خانه او زندگی می‌کند بخواهد که از او جدا شود، یا در قرض فرو رود، یا تلاش کند خانه را ویران کند یا شوهرش را نادیده بگیرد یا از نظر قضایی محکوم باشد، اگر شوهر بخواهد که او را آزاد کند لازم نیست که به او مبلغی بپردازد ولی اگر شوهر او را آزاد نکند و زن دیگری بگیرد، زن اول باید در خانه شوهر به صورت خدمتکار باقی بماند.
- اگر زنی با مردی ازدواج کند و به او یک خدمتکار بدهد و برای او فرزند بیاورد، و آن مرد بخواهد زن دومی بگیرد، نمی‌تواند.
- اگر زن مردی بیمار شود و مرد بخواهد زن دیگری اختیار کند، نباید زن نخست را از خانه اخراج کند بلکه باید در خانه‌ای که ساخته نگه دارد و او را تا زمانی که زنده است حمایت کند. اگر این زن نخواهد در خانه مرد بماند، مرد باید جهیزیه او را بپردازد و او را به خانه پدرش بفرستد.
- اگر کسی با مادر یا پدر خود زنا انجام دهد، هر دو فرد سوزانده می‌شوند.

(ادامه دارد)